

امکان سنجی تحلیل انقلاب اسلامی ایران از منظر نظریه برینگتن مور

وحید ذوالفقاری^۱

سعید ذوالفقاری^۲

چکیده

حدوث پدیده‌های سیاسی و اجتماعی با قرائت‌های مختلفی به بحث گذاشته می‌شود؛ اما تفاسیر متکثر لزوماً بیانگر واقعیت‌های گوناگون نیست. طبق این فهم، هر نوع پردازشی از این پدیده‌ها، گزینشی خواهد بود. وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ به مثابه یکی از تحولات سیاسی قرن بیستم، با خوانش‌های نظری گوناگونی مورد تحلیل رفتارشناسان، سیاست‌پژوهان و علمای اجتماعی قرار گرفت. با وجود تعدد روایی، نقش‌شناسه‌های سیاسی و اجتماعی بومی ایران در این تحلیل‌ها مغفول واقع شد. نظریه‌نوسازی و انقلاب برینگتن مور هم در این راستا قابل ارزیابی است. طبق این امر، تلاش برای تحلیل قابلیت‌ها و ظرفیت‌های نظریه نئومارکسیستی مور جهت درک انقلاب ایران، اهتمام اصلی نگاشته جاری است. طبق فرضیه پژوهش، انقلاب اسلامی ایران نه تنها از نظر بنیان‌ها و پایه‌ها با نقش تعیین‌کننده طبقات و نیروهای اجتماعی و الگوهای انباشت سرمایه برینگتن مور تطابق ندارد؛ بلکه از نظر چگونگی تکوین، جهت‌گیری و نتایج آن هم کاملاً متفاوت است. مقاله حاضر با استفاده از روش تحلیلی-تطبیقی و نظریه جامعه‌شناسی تاریخی، درصدد آزمون فرضیه جاری است.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی ایران، فاشیسم، کمونیسم، نئومارکسیسم، طبقات اجتماعی.

Email: Zolfaghari.vahid@gmail.com

۱. دکترای سیاست تطبیقی، مدرس دانشگاه بامبرگ آلمان (نویسنده)

(مستول)

Email: Zolfaghari.saeid5180@gmail.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی

مقدمه

وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ به‌عنوان یکی از تحولات اثرگذار بر فرایندهای سیاسی و اجتماعی با رویکردهای تحلیلی گوناگونی به بحث گذاشته شد. هر یک از این رویکردها با ارائه فرضیات خاص راجع به شرایط پیدایش وضعیت انقلابی در ایران، منطق متمایزی درباره وقوع انقلاب در ربع آخر دهه پنجاه مطرح می‌کنند که با اندکی اغماض، هر یک از رهیافت‌ها نماینده سنت فکری خاصی در منظومه شناختی جامعه‌شناسی انقلاب هستند. به‌بیان دیگر، هر یک از نظریه‌ها درصدد تبیین شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وضعیت انقلابی در ایران برآمدند.

اگرچه برخی در عصر پیشاانقلابی ایران، از این کشور به‌عنوان «جزیره ثبات» یاد کرده بودند و این موجب گردید تا سیاست‌پژوهان، رفتارشناسان و جامعه‌شناسان هیچ نوع آینده‌نگری از تحولات سیاسی شالوده‌شکن و انقلابی نداشته باشند؛ اما وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ضمن جلب توجه بسیاری از ناظران، روزنامه‌نگاران و پژوهشگران، باعث تلاش‌های فراوان اندیشمندان و محققان اجتماعی و سیاسی برای تحلیل چگونگی و چرایی وقوع این پدیده شد. در حالی که نسل اول مطالعات مترصد تحلیل انقلاب طبق نظریه‌های موجود برآمدند، نسل دوم مطالعات با انتقاد از نظریه‌های جاری به تحلیل دلایل وقوع انقلاب پرداختند. حال آنکه نسل سوم پژوهش‌ها با درک منحصرانه از انقلاب، آن را در بستر سیاسی جامعه ایرانی بررسی می‌کنند. (Khalegh-Doost, 2020: 529-535; Buchan, 2013:419-424) گرچه قرائت مونیستی و تکنیک به‌عنوان نقطه اشتراک نسل‌های گوناگون مطالعاتی بوده است؛ اما هر یک مدعی ارائه تحلیلی جامع از دلایل وقوع انقلاب اسلامی هستند.

طبق رهیافت «فرهنگی - ایدئولوژیکی»، شکاف بین رژیم سیاسی و سیاست‌های فرهنگی غالب بر جامعه از یک طرف و غفلت از نقش نیروی اجتماعی روحانیت در بسیج سیاسی از طرف دیگر باعث وقوع انقلاب اسلامی شده است. (عمید زنجانی، ۱۳۷۵: ۳۴۰-۳۴۲) حامد الگار هم در اثرش با عنوان «انقلاب اسلامی در ایران»، بر تشیع، رهبری و اسلام به‌عنوان ریشه‌های انقلاب تأکید کرد. (الگار، ۱۳۶۰) حمید عنایت نیز غرب‌گرایی، اسلام‌ستیزی، رهبری سیاسی روحانیت و فلسفه سیاسی شیعی را عوامل مؤثر در وقوع انقلاب اسلامی معرفی کرد. (عنایت، ۱۳۷۱: ۴-۶) طبق این رهیافت، غفلت از عوامل فرهنگی و ارزشی غالب در جامعه باعث تشدید شکاف بین دولت و ملت شد و تعمیق این شکاف انقلاب در ایران را رقم زد. اما کاتوزیان با منطق اقتصاد سیاسی، استبداد نفتی و شبه‌تجددگرایی را منطق اصلی وقوع انقلاب می‌پندارد. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۱۰-۲۸۵) همچنین، تدا اسکاچپل با تأکید بر آسیب‌پذیری دولت مستبد راتیری، مولفه‌های

بسیج‌های سیاسی - اجتماعی، نقش‌آفرینی روحانیون و فرهنگ شیعی و مذهبی را علت‌العلل انقلاب ایران معرفی می‌کند. (اسکاچپل، ۱۳۷۷: ۱۸۵-۲۱۶) به بیان دیگر، اقتران نیروهای سیاسی و اقتصادی از یک سو و وقوع شورش در میان طبقات پایین از سوی دیگر باعث انقلاب در ایران شده است؛ بنابراین، رهیافت اقتصاد سیاسی بر نقش متغیرهای سیاسی - اقتصادی و ساختارهای اجتماعی در وقوع انقلاب اسلامی تأکید می‌کند.

آبراهامیان با خوانش هانتینگتون، ناتوانی رژیم سیاسی برای اعمال اصلاحات سیاسی متناسب با اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را علت اصلی وقوع انقلاب می‌داند. (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۵۲۴-۵۲۵) طبق این رهیافت نظری، ناتوانی رژیم سیاسی برای کنترل بسیج مردمی و ضعف قدرت بسیجی حزب رستاخیز ضمن فرصت‌سازی برای کُنشگری سیاسی جامعه، فرصت مناسبی برای وقوع انقلاب فراهم کرد. (عیوضی، ۱۳۷۷: ۲۷۵-۲۷۶) از منظری دیگر، سیاست فضای باز سیاسی رژیم ضمن فرصت‌سازی اقتصادی برای نیروهای اپوزیسیون، باعث سیاسی‌شدن جامعه شده است. چنین مسئله‌ای با تعمیق شکاف‌های اجتماعی، تضعیف تشکیلات نظامی و دوباره کردن حاکمیت سیاسی، فرصت مناسبی برای انقلابیون به وجود آورد. (Parsa, 1985: 29-30)

دسته‌ای از رهیافت‌ها با تکیه بر ویژگی رژیم سیاسی، رکودهای اقتصادی و شکاف بین انتظارات و امکانات اقتصادی را به‌عنوان اصلی‌ترین دلایل وقوع انقلاب تلقی کردند. به بیان دیگر، تضعیف منابع قدرت سیاسی، کاهش پایگاه حمایت اجتماعی رژیم و ریزش نسبی حمایت‌نخبگان سیاسی - نظامی از رژیم باعث وقوع انقلاب شده و افزایش منابع اقتصادی با رشد انتظارات طبقات پایین و فرودست، به تخفیف پاسخگویی رژیم منجر گردید. (Bashiriyeh, 1984: 85)

در حالی که وقوع انقلاب در منطق این رهیافت، روان‌شناسانه است، دسته دیگر با استمداد از نظریه دست نامرئی و توهم توطئه، فشارهای اقتصادی، نظامی و سیاسی بین‌المللی بر رژیم و نقشه‌چینی غربی‌ها را علت اصلی حدوث انقلاب می‌پندارند.

برخلاف رهیافت‌های تک‌علتی، دسته‌ای از رهیافت‌ها با تحلیل کثرت‌گرایانه و مرکب، بر این باور هستند که انقلاب ایران معلول عوامل مختلفی است؛ ساختارهای اجتماعی، فرهنگ سیاسی، ائتلاف نیروهای مختلف اجتماعی و چالش‌های اقتصادی باعث ظهور انقلاب در ایران شده است. (فوران، ۱۳۸۵) با وجود تکثر رهیافت‌های تحلیلی، تلاش برای تبیین انقلاب بر مبنای یکی از رهیافت‌ها، نوعی تقلیل‌گرایی شناختی است. گذشته‌ازاین، تحلیل درست این انقلاب نیازمند توجه به بسترهای سیاسی - اجتماعی جامعه ایران است.

با تأمل در ملاحظات بالا، پرسش اصلی این است که آیا در میان مجموعه نظریه‌ها و تبیین‌ها، تئوری نئومارکسیستی مور قادر به تحلیل انقلاب ایران است؟ ویژگی‌های ساختاری پیشاسرمایه‌داری ایران، فقدان انباشت سرمایه، کشاورزی سنتی و تجاری، مختصات دولت و طبقات اجتماعی و نقش ساختارهای فرهنگی - ایدئولوژیکی، این انقلاب را در تمایز با رهیافت سه‌گانه مور قرار می‌دهد. مزید بر آن، نحوه تکوین، سمت‌گیری‌ها و پیامدهای انقلاب ایران با مختصات ساختاری تئوری مور متفاوت است. پژوهش حاضر با استفاده از رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی، در پی تحلیل تطبیقی انقلاب ایران با تئوری مور است.

۱- چارچوب نظری

"برینگتن مور" در اثرش با عنوان «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی»، در تلاش برای فهم ریشه‌های تاریخی اوضاع سیاسی جهان معاصر از منظر جامعه‌شناسی تاریخی برآمد. با وجود تلاش برای بررسی نحوه گذار از جامعه سنتی به صنعتی، مور بر اهمیت شیوه نوسازی و پیامدهای راهبردی آن تأکید داشت. طبق خوانش مور، با وجود اهمیت متغیرهای گوناگون داخلی، ساختارهای اقتصادی و اجتماعی اهمیت ویژه‌ای در فهم سطح توسعه کشورها دارند.

مور با مطالعه تطبیقی فرانسه، بریتانیا، آمریکا، روسیه، چین و هندوستان، علت اصلی توسعه‌یافتگی و عقب‌ماندگی کشورها را به روابط و ساختار اقتصادی و اجتماعی آن‌ها پیوند می‌دهد. طبق این قرائت، نوسازی و توسعه یک فرایند خطی نیست؛ بلکه به سه شیوه بورژوازی، کمونیستی و فاشیستی ظهور می‌یابد. برینگتن مور با منطق تاریخی - تطبیقی و روش استقرایی، بر زنجیره‌ای از شناسه‌های تأثیرگذار جهت اندازه‌گیری سطح توسعه کشورها تمرکز می‌کند. (مور، ۱۳۶۹: ۶۰-۱۰)

در شیوه نوسازی بورژوا - دموکراتیک، نیروی اقتصادی جدید و مستقل از طبقه حاکم ظهور یافت که با توسل نسبی به تندروری سیاسی، بخشی از طبقه حاکم را از میان برداشت. سرمایه‌داران تجاری - صنعتی به‌عنوان نیروی اقتصادی جدید یا از بطن اشرافیت ملاک (مثل بریتانیا) یا از درون شهرها (مثل فرانسه) برخاسته و با اشرافیت زمین‌دار به منازعه پرداخت. صاحبان سرمایه در آمریکا با اشرافیت برده‌دار جنوب دست به مبارزه زد. طبق این تجربه، تضاد و کشمکش میان طبقه اقتصادی جدید و اشرافیت ملاک به‌عنوان شناسه اصلی نوسازی دموکراتیک بود. (مور، ۱۳۶۹: ۱۷۳-۶۴) برخلاف نوسازی سرمایه‌دارانه، هیچ طبقه انقلابی مستقل و نیرومندی در نوسازی فاشیستی - محافظه‌کارانه ظهور نیافت. ملهم از نوسازی فاشیستی، گسترش روابط

تجاری - سیاسی در قرن نوزدهم و پیدایش رقابت‌های ناسیونالیستی انگیزه‌ای برای انقلاب از بالا در کشورهای توسعه‌نیافته جهت تحکیم مبانی قدرت ملی به‌وجود آورد. در بیان دیگر، بخشی از اشرافیت حاکم با جلب حمایت طبقات متوسط، دست به تغییراتی از بالا زدند. ژاپن، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و پرتغال با تعقیب نوسازی محافظه‌کارانه، گرچه فرصتی برای انباشت سرمایه و توسعه اقتصادی حداقلی به‌وجود آوردند؛ اما ساخت اجتماعی و فرهنگی جامعه پیشاسرمایه‌داری را حفظ کردند. اما وجود طبقه دهقان با پتانسیل انقلابی، ضعف طبقه بورژوازی، وابستگی دولت، استثمار اقتصادی دهقانان، ضعف کشاورزی تجاری و پیوند نسبی طبقه روشنفکر شهری با جامعه دهقانی به‌مثابه شناسه‌های اصلی نوسازی کمونیستی باعث انقلابی شدن دهقانان شده است.

ناپیدایی کشاورزی تجاری به رهبری اشرافیت ملاک، پایداری نهادهای اجتماعی دهقانی در عصر جدید و افزایش استثمار اقتصادی، فرصت مهمی برای انقلاب دهقانی به‌وجود آورد. (مور، ۱۳۶۹: ۵۱) در واقع، میزان همبستگی دهقانان با اشرافیت زمین‌دار، سطح انسجام اجتماعی دهقانان، رابطه دولت با آنان و سطح نهادینگی تضاد در میان دهقانان به‌مثابه متغیرهای میانجی اثرگذار بر (عدم) وقوع انقلاب دهقانی است. هندوستان به‌مثابه یک شیوه بدیل نوسازی، با انگیزه‌های حداقلی طبقه بورژوازی برای نوسازی شناخته می‌شود. طبق این امر، حکمرانی شیوه استبداد شرقی پیش از استعمار بریتانیا نه تنها خطر نیروهای اقتصادی اشراف و بورژوازی را در هند تخفیف داد؛ بلکه محرک‌های نوسازی را هم از نیروی بورژوازی سلب کرد. در یک مطالعه تطبیقی، شیوه‌های نوسازی نئومارکسیستی را می‌توان به وضوح در جدول زیر مشاهده کرد.

جدول شماره ۱: شیوه‌های مختلف نوسازی و انقلاب در قرائت برینگتن مور					
الگوی نوسازی	انگیزه بورژوازی	توان انقلابی دهقانان	رابطه دولت و طبقات	سیستم کشاورزی	نتیجه
فرانسه	قوی	زیاد	وابسته	کار - سرکوب	انقلاب بورژوا - دموکراتیک
بریتانیا		اندک	مستقل	بازار	
آمریکا		اندک	مستقل	بازار	
آلمان و ژاپن	متوسط	اندک	وابسته	کار - سرکوب	انقلاب فاشیستی
روسیه و چین	ضعیف	زیاد	وابسته	کار - سرکوب	انقلاب کمونیستی
هندوستان	ضعیف	اندک	وابسته	کار - سرکوب	بدون انقلاب

مطالعه تطبیقی شیوه‌های مختلف نوسازی و انقلاب نشان از تغییرات اجتماعی گوناگون دارد. به این صورت که اگر پتانسیل انقلابی اندک دولت با ضعف بورژوازی، سرکوب نیروی کار و محافظه‌کاری دهقانان ممزوج شود، هیچ تغییری در جامعه به وجود نمی‌آید؛ اما در جوامعی که ناتوانی دولت برای نوسازی با ضعف بورژوازی و سرکوب نیروی کار از یک سو و پتانسیل انقلابی زیاد دهقانان از سوی دیگر پیوند یابد، انقلاب کمونیستی رخ می‌دهد. در مقابل، اگر پتانسیل انقلابی اندک دهقانان با کشاورزی کار - سرکوب، بورژوازی نسبتاً قوی و صنعتی و اشتغال ملاکین به کشاورزی تجاری ترکیب شود، انقلاب فاشیستی رخ می‌دهد که دیوان‌سالاران، ملاکین و بورژوازی صنعتی نیروهای اصلی آن هستند؛ اما حضور بورژوازی قوی در جوامع، فرصت مناسبی برای انقلاب بورژوا - دموکراتیک به وجود می‌آورد. در نهایت، طبق منطق نئومارکسیستی برینگتن مور، کشمکش ناشی از سطح بالای استثمار است. بر این اساس، پتانسیل انقلابی بیشتر در جوامعی وجود دارد که به طور کامل به نظام سرمایه‌داری وارد نشدند. این رهیافت، آغازی برای شکل‌گیری نظریه جدید تضاد است.

۲- تحلیل انقلاب اسلامی ایران مبتنی بر نظریه نئومارکسیستی برینگتن مور

تحلیل انقلاب اسلامی ایران طبق نظریه برینگتن مور نیازمند پاسخ به این سؤالات است: آیا با توجه به موقعیت طبقات مختلف، ظرفیت یک انقلاب بورژوایی در ایران وجود داشت؟ احتمال وقوع یک انقلاب دهقانی در ایران به چه میزانی بود؟ و با توجه به جایگاه و مناسبات طبقاتی، امکان حدوث یک انقلاب از بالا در کشور ایران وجود داشت؟ پیش از پاسخ به این معماهای سه‌گانه، ابتدا وضعیت ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ایران پیشاانقلابی به بحث گذاشته می‌شود و بعد از آن، سناریوهای مختلف وقوع انقلاب مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱. ساختار کشاورزی و بورژوازی در ایران پیشاانقلابی

مطالعه وضعیت اقتصادی ایران در دوران پهلوی دوم از سه مرحله عبور کرد که دو مرحله آن به بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی منجر شد. در دوران تثبیت اقتصادی (۱۳۳۹-۱۳۳۲)، درآمدهای نفتی و حمایت‌های اقتصادی به فعال شدن مدل توسعه اقتصادی دهه‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ منجر شد که بر فعالیت‌های اقتصادی، صنایع سبک و واردات اقلام مصرفی تکیه داشت؛ اما کسری تراز پرداخت‌ها در طی سال‌های ۳۹-۱۳۳۷، ضمن رشد واردات نسبت به صادرات، ناآرامی‌های سیاسی سال‌های ۴۲-۱۳۳۹ را به همراه داشت. اگرچه صدور مجدد نفت ایران با قرارداد کنسرسیوم و استقرار دولت کودتا، منابع اقتصادی لازم برای برنامه‌های عمرانی را فراهم کرد؛ اما

به راهبرد توسعه فراگیر منجر نشد. سهم ۹۱٫۶ درصدی درآمدهای نفتی و استقراض خارجی در برنامه هفت‌ساله دوم نه‌تنها به جلب سرمایه‌گذاری بخش خصوصی منجر نشد، بلکه سرمایه‌داری وابسته را گسترش داد. (خطیب، ۱۳۷۴: ۹۸)

با آغاز دوره دوم اقتصادی (۱۳۵۲-۱۳۴۲)، سهم هزینه‌های بخش کشاورزی از زمان برنامه اول عمرانی (۴۰٫۴ درصد) تا پایان برنامه پنجم (۱۴ درصد) سیر نزولی داشت. تأکید برنامه‌های مختلف عمرانی بر صنعتی‌شدن همراه با تحرک دهقانان و تغییر مناسبات آنان به‌عنوان برآیند سیاست اصلاحات ارضی باعث رشد ۳٫۴ درصدی در دهه ۴۰ و نرخ رشد منفی در دهه ۵۰ شده است. مزید بر آن، تولید کشاورزی نیز از ۲۹٫۱ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۴۰ به ۱۹٫۴ درصد در سال ۱۳۵۰ و ۹٫۱ درصد در سال ۱۳۵۶ رسید. این سیر نزولی باعث عدم تعادل میان بخش کشاورزی و دیگر بخش‌های تولید شده است. (Talebi, 2018: 182-190) گذشته‌ازاین، در حالی‌که تا پیش از عقد قرارداد کنسرسیوم، درآمد دولت از نفت تنها یک درصد تولید ناخالص ملی بود، با آغاز صدور نفت خام در سال ۱۳۳۵ به ۶ درصد و در سال ۱۳۵۳ به ۴۲ درصد رسید؛ اما با تغییرات سیاسی داخلی و بین‌المللی، درآمد نفتی دولت به ۳۸٫۱ درصد در سال ۱۳۵۶ کاهش یافت. گرچه ایران در این دوران در زمره کشورهای در حال توسعه‌ای قرار گرفت که نخستین مرحله راهبرد صنعتی‌شدن جایگزینی واردات را در پیش گرفت؛ اما همچنان به درآمدهای نفتی وابستگی داشت. (صحرايي، ۱۳۸۵: ۹۵-۹۶)

دوران رونق اقتصادی به‌عنوان شناسه اصلی مرحله سوم اقتصادی (۱۳۵۴-۱۳۵۲) در ایران مرهون درآمدهای نفتی و حمایت‌های غربی بود. به این ترتیب که سهم درآمدهای نفتی از ۱۰ درصد درآمد ناخالص ملی در سال ۱۳۳۳، به ۴۴ درصد در سال ۱۳۵۲ رسید. ظهور دولت متمرکز، وابستگی طبقات مختلف به دولت و نوسازی نظامی و صنعتی به مولود درآمدهای پتrodلاری بدل شد. باوجوداین، علاوه بر عدم تعادل در رشد و بازدهی بخش‌های مختلف اقتصادی و ظهور بخش صنعتی سرمایه‌بر، هزینه‌های دولتی هم افزایش یافت. (ابوالفتحی، ۱۳۷۹: ۱۲۹-۱۳۰) اما کاهش تقاضای جهانی نفت در سال ۱۳۵۴ ضمن پایان‌بخشی به دوران شکوفایی اقتصادی، باعث استقراض دو میلیارد دلاری خارجی جهت جبران کسری تراز پرداخت‌ها توسط رژیم پهلوی شد. (صحرايي، ۱۳۸۵: ۱۰۰)

یکی از بارزترین تغییرات اجتماعی کیفی در دوران پهلوی دوم، گذار از شیوه تولید سهم‌بری به کشاورزی سرمایه‌دارانه، تبدیل سهم‌بران به خُرده‌مالکان و تبدیل ملاکان به سرمایه‌داران کشاورزی و صاحبان شرکت‌های کشت و صنعت بود؛ اما کاهش سهم عشیرتی - کشاورزی و

رشد سهم تولید سرمایه‌داری نسبت به کل تولید ناخالص ملی، به‌عنوان تحوّل کمی در این دوران است. مزید بر آن، کشاورزی مزارعه‌کاری و کار - سرکوب به‌عنوان نظام اصلی کشت و کار پیش از اصلاحات ارضی بود که طبق آن، کشاورزان قادر بودند تنها یک‌سوم محصول را دریافت کنند. گذشته‌ازاین، تنها هفت درصد دهقانان مالک اراضی خودشان بودند. (ازغندی، ۱۳۸۳: ۱۵۳-۱۵۶) اما سیاست اصلاحات ارضی با تبدیل سهم‌بران به مالک، نه‌تنها امنیت و رفاه اقتصادی چندانی برای آن‌ها به ارمغان نیاورد، بلکه ملاکان عمده باقی ماندند و برخی به نیروی اقتصادی سرمایه‌دار بدل شدند. یکی از اصلی‌ترین وجوه بارز تغییر در این دوران، جایگزینی اربابان با دولت و تبدیل تضاد روستاییان - اربابان به شکاف دولت - روستاییان بود. (Cabi, 2020: 347-350) با وجود رشد شتابنده نرخ رشد اقتصادی، این تغییرات نه‌تنها باعث افزایش نابرابری درآمدی روستانشینان و شهرنشینان شد، بلکه با از دست دادن بازار روستایی، شالوده‌های صنعتی شدن آینده را تضعیف کرد. در حقیقت، اصلاحات ارضی باعث ظهور یک طبقه متوسط دهقانی شد که تنها ۱۵ درصد جامعه دهقانی را تشکیل می‌داد. (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۱۹) این طبقه نوظهور با کنترل سازمان‌های تعاونی روستایی و شرکت‌های سهامی، به وابستگی دهقانان به بوروکراسی دولتی منجر شد.

با از بین رفتن نظام کار - سرکوب و خروج دهقانان از بند نظارت و کنترل مستمر، پتانسیل انقلابی شدن آن‌ها کاهش یافت. گذشته‌ازاین، تجاری‌شدن کشاورزی نه‌تنها باعث کارآمدی آن‌ها نشد، بلکه به مهاجرت بسیاری از آن‌ها به شهرها و اشتغال به امور صنعتی منجر شده است. به این ترتیب، دهقانان نه‌تنها نقش فعالی در انقلاب ۱۳۵۷ ایفا نکردند بلکه در ابتدای موج انقلابی به حمایت از رژیم سیاسی دست زدند که به تدریج با گسترش جنبش توده‌ای از بین رفت. بازار و بازاریان، یکی دیگر از نیروهای اجتماعی اثرگذار در تاریخ سیاسی ایران بودند که در نتیجه گسترش فرایند نوسازی و غربی‌سازی کشور در طی سال‌های ۵۷-۱۳۴۲ روبه‌افول رفتند. از منظر تاریخی، وابستگی سیاسی - اقتصادی و ناتوانی در انباشت سرمایه باعث شد تا طبقه سرمایه‌دار در ایران تا سال ۱۳۴۲ رشد چندانی نداشته و تنها به سرمایه‌داری تجاری محدود باشد؛ اما از دهه ۴۰ ضمن فراهم شدن شرایط رشد بورژوازی در ایران، ائتلاف سه‌گانه بین سرمایه خارجی، سرمایه داخلی و دولت به‌وجود آمد. (Seeberg, 2014: 484-492) با وجود این، در طی دوره ۱۳۵۷-۱۳۲۰، سرمایه بین‌المللی بیش از دوره یکصد ساله قبل از آن در شکل‌دهی به اقتصاد ایران تأثیر داشت. با وجود سهم ناچیز سرمایه‌گذاری خارجی از سرمایه کل، در مهم‌ترین بخش‌های اقتصاد ایران به کار می‌رفت. (عیوضی، ۱۳۸۲: ۵۱-۶۵) اما باید در نظر داشت که طبقه سرمایه‌دار در ایران یک‌دست نبود، بلکه از بورژوازی سنتی، خرده‌بورژوازی، بورژوازی مدرن،

کمپرادور و بوروکراتیک متشکل بود. با وجود این تنوع، میزان سرمایه‌گذاری خصوصی از کل سرمایه‌گذاری در سال‌های پیش از ۱۳۵۲ بیشتر از سرمایه‌گذاری دولتی و پس از سال ۱۳۵۲ کمتر از سرمایه‌گذاری دولتی نبود. گذشته‌ازاین، با افول سرمایه‌داری تجاری و رشد سرمایه‌داری صنعتی و مالی در طی سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۴۰ شاهد تحولی در بافت طبقاتی سرمایه‌داری هستیم که سیاست‌های اقتصادی ویژه دولت هم به این امر کمک شایانی کرد.

اما احساس تهدید رژیم سیاسی از رشد فزاینده طبقه سرمایه‌دار در اوایل دهه ۱۳۵۰ باعث فروش سهام صنایع بزرگ به کارگران و افزایش دستمزدهای کارگران شده است. با وجود اعمال سیاست‌های گوناگون پیش‌دستانه، بورژوازی صنعتی به یک نیروی نفوذی در سیاست ایران بدل شد، حال آنکه مخالفت بورژوازی تجاری با نوسازی باعث تخفیف نفوذ آن‌ها شده است. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۱۳-۳۱۲)

ظهور طبقه بورژوا در ایران حاصل اصلاحات البتستی بوده است. چنین تباری ضمن وابستگی آن‌ها به ساختار قدرت، به بازدارنده‌ای در برابر تبدیل آن‌ها به نیروی سیاسی - اقتصادی مستقل بدل شد. در طی سال‌های دهه چهل و پنجاه شمسی نسل دیگری از بورژوازی در ایران ظهور یافت که ضمن فقدان پیشینه بورژوازی، از درآمدهای نفتی تغذیه می‌کرد. اینان اغلب مدیران ارشد دولتی و فرصت‌طلبانی بودند که با رانت‌های سیاسی - اقتصادی به فعالیت‌های سودآور روی آوردند. باوجوداین، بورژوازی در ایران ضعیف و وابسته بوده است.

۲-۲. رابطه دولت و طبقه حاکم در ایران

شخصی‌شدن و تمرکزگرایی فزاینده قدرت سیاسی از سال ۱۳۳۲ به‌ویژه با آغاز دهه ۴۰، حاصل تغییر مناسبات سیاسی قدرت، کمک‌های اقتصادی و امنیتی خارجی و رشد درآمدهای نفتی بوده است. این وضعیت با کاهش آستانه تحمل رژیم سیاسی، باعث استخدام «سیاست مشت آهنین» در برخورد با چالش‌ها و انتقادات شده است. نقش نهادهای نظارتی نیز در فرایند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری کاهش یافت. در این شرایط، نیروها و طبقات مختلف سیاسی - اجتماعی با تبعیت از عقل سیاسی معیشت‌اندیش و منطق بقا، به هم‌سوئی با خط‌مشی‌های رژیم دست زدند.

همچنین، نیروهایی که موضع‌گیری انتقادی داشتند، نه‌تنها قدرت چندانی برای تغییر وضعیت نداشتند؛ بلکه کنش‌ورزی سیاسی آن‌ها با سیاست دفاع پیش‌دستانه یا مشت آهنین مواجه می‌شد. در این پیوند، رژیم سیاسی قائل به هیچ‌گونه پاسخگویی نبود. اگرچه طبقات متوسط در این دوران سربرآوردند، اما به‌عنوان نیروهای کنش‌پذیر و بی‌مقاومت انگاشته می‌شدند که رژیم به تعیین

سمت‌وسوی سیاسی آن‌ها دست می‌زد. به بیان دیگر، باید اذعان داشت که "حامی‌پروری"، "قیمومت" و "تحت‌الحمايگی" شناسه اصلی مناسبات بین دولت و طبقات مختلف در این دوران بوده است.

۳-۲. تحلیل انقلاب در ایران با منطق نوسازی بورژوا - دموکراتیک

رشد تجارت به‌ویژه از مسیر کشاورزی تجاری، ظهور طبقه بورژوازی قدرتمند و کنشگر، انباشت سرمایه تجاری و انتقال به تولید صنعتی، تشکیل دولت متمرکز و مقتدر حامی اقتصاد لیبرال و وجود آموزه‌های دموکراتیک، به‌مثابه کلیدی‌ترین شرایط لازم برای نوسازی بورژوا - دموکراتیک است. برخلاف چنین پیش‌شرط‌هایی، نه‌تنها فتودالیسم اروپایی در ایران هرگز ظهور نیافت بلکه نظام اجتماعی ایران دارای تفاوت‌های ماهوی با فتودالیسم غربی بود. این تمایز ماهوی نه‌تنها ناشی از مالکیت دولت بر اراضی زراعی بود، بلکه اراده رژیم سیاسی باعث واگذاری زمین به ملاکان می‌شد. (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۹۶-۱۰۰) باوجود این، زمین‌دار نه‌تنها حق مالکیت نداشت، بلکه زمین‌داری یک امتیاز سیاسی و اقتصادی بود. چنین شرایطی مانع بزرگی برای ظهور اشرافیت مستقل و زمین‌دار به‌وجود آورد.

مزید بر آن، سلطه دولت مرکزی بر اراضی کشاورزی، بی‌ثباتی‌های سیاسی و اقتصادی مستمر، تجزیه پایدار سیستم مالکیتی در اثر قوانین ارث و موقعیت ژئوپلیتیکی ایران باعث عدم تکوین طبقه اشراف زمین‌دار مستقل و قدرتمند در ایران شد. گذشته‌ازاین، سطح پایین تولیدات، اندماج تولیدات کشاورزی با فعالیت‌های مکمل، غلبه تولیدات معیشتی در روستاها، پراکندگی روستاها و ارتباط محدود بین روستانشینان و شهرنشینان، ناامنی‌های سیاسی - اجتماعی، تخصیص بخش اعظم تولیدات کشاورزی به دربار، چالش‌های گسترده در راه انتقال مازاد تولید به جریان تجارت و رشد کشاورزی تجاری در ایران باعث شد تا اشرافیت ملاک در ایران شکل نگیرد.

فقدان بسترهای پیش‌سرمایه‌داری، ضعف تجارت، تأخیر در تجاری‌سازی تولیدات کشاورزی همراه با خودکامگی حکومت در جذب مازاد تولید و عدم انباشت سرمایه باعث وابستگی طبقه بورژوازی شده بود. درواقع، برخلاف دولت‌های بورژوا - دموکراتیک غربی، دولتی خودکامه و استبدادی در ایران روی کار آمد که برخلاف دولت‌های مطلقه اروپایی که پایه در حقوق و قانون داشتند، فراقانونی و مبتنی بر بی‌عدالتی بوده است. همچنین، شالوده‌های جامعه‌شناختی موجودیت دولت‌های مطلقه غربی، رضایت و همکاری طبقات مختلف بود. به این ترتیب که حقوق مستقل و سلب‌نشده در سیاست مالکیتی باعث شد تا در طی چندین قرن حکومت مطلقه، دولت نه مالک انحصاری زمین بود و نه قادر به مصادره دارایی خصوصی افراد. (آندرسون، ۱۳۹۰) اما حکومت

خودکامه و استبدادی در ایران نه تنها قائل به هیچ حق و قانونی نبود، بلکه تمامی حقوق در انحصار دولت بود. از این رو، دولت نه در رأس طبقات بلکه مافوق طبقات بوده است. این شرایط ضمن چالش آفرینی برای رشد صنعت، مانع انباشت سرمایه شد.

برخلاف نیروی اجتماعی بورژوازی در اروپا که برآمده از دگرگونی در فنون و روابط تولیدی و تحولات اجتماعی بوده است، بورژوازی در ایران مولود اصلاحات از بالا بود که آن را به یک نیروی تهی از قدرت سیاسی - اقتصادی و وابسته بدل کرد. رشد گونه جدیدی از بورژوازی در طی سال‌های ۵۷-۱۳۴۰ ناشی از روابط تولیدی نبود، بلکه زائیده درآمدهای رانتی بوده است. با یک مقایسه کوتاه مشخص می‌شود که برخلاف بورژوازی اروپایی به مثابه یک نیروی کنش‌ورز و بازیگر، بورژوازی در ایران به مثابه یک نیروی ضعیف و وابسته ظاهر شد. افزون اینک، رشد کشاورزی تجاری به عنوان برآیند اصلاحات ارضی که با اقبال به فناوری‌های جدید به نیروی بورژوازی جدید بدل شد، لزوماً بستری برای انباشت سرمایه مهیا نکرد. همچنین، فرسایش نفوذ و قدرت سیاسی زمین‌داران بزرگ به دلیل سیاست اصلاحات ارضی و عدم تکوین طبقه اشراف باعث شد تا تجاری شدن تولیدات کشاورزی در ایران نتیجه اقدامات اشرافیت زمین‌دار نباشد. در نهایت، نوع ساخت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در ایران باعث شد تا تجاری شدن کشاورزی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، ظهور کشاورزی بازاری، کاهش سیستم کار - سرکوب و رشد طبقه بورژوازی نسبتاً قوی (سرمایه‌داری کشاورزی، صنعتی و مالی) در دهه ۱۳۵۰ باعث تکوین انقلاب بورژوا - دموکراتیک در ایران نشود.

۴-۲. تحلیل انقلاب ایران با منطق نوسازی فاشیستی

تسلط سرمایه‌داری بر بخش‌های کشاورزی و صنعتی در انقلاب فاشیستی باعث تبدیل آن‌ها به کشورهای صنعتی می‌شود؛ اما این شیوه نوسازی با تحولات انقلابی و مردمی همراه نیست. شرایط زمین‌داری، شیوه‌های رشد سرمایه‌داری در مناطق روستایی و حاشیه شهری به شکست دموکراسی و ناکامی سیاسی جهت تشکیل نهادهای دموکراتیک منجر می‌شود. نیرومندی طبقه صنعتی و تجاری در منطق نوسازی فاشیستی ضرورتی برای تشکیل ائتلاف راهبردی با اشرافیت است. در یک خوانش مقایسه‌ای، گرچه رژیم پهلوی دوم به برخی از شناسه‌های سازمانی - نهادی نوسازی فاشیستی نزدیک شد، اما تفاوت‌های اساسی با آن داشت. به این صورت که برخلاف دخالت بوروکراسی در تسهیل نوسازی و انقلاب از بالا در کشورهای نظیر آلمان و ژاپن، عدم

انطباق آن با نیازها و مطالبات جریان انقلابی در ایران باعث کاهش اثرگذاری بوروکراسی شده بود.

با وجود ناکارایی بوروکراتیک در ایران، گسترش بوروکراسی باعث شد تا بخش اعظمی از انباشت سرمایه صرف اداره فرایندهای بوروکراتیک شود؛ این مسئله به مانعی برای سرمایه‌گذاری در سایر حوزه‌های بنیادی بدل شد. (صحرايي، ۱۳۸۵: ۲۶۸) سیاست اصلاحات ارضی در دوره پهلوی دوم ضمن ریزش قدرت سیاسی اشرافیت زمین‌دار، نفوذ سیاسی آن‌ها را کاهش داد. این وضعیت همراه با تکانه‌های نفتی در دهه ۱۳۵۰ و رشد درآمدهای نفتی باعث استقلال فزاینده دولت از طبقات اجتماعی و وارونگی مناسبات دولت - طبقات شد؛ به این معنا که دولت با جهت‌دهی به طبقات مختلف اجتماعی، نفوذ زیادی بر آن‌ها داشت. تغییر نظام کشاورزی از کار - سرکوب به تجاری و اعمال اصلاحات ارضی ضمن درآوردن دهقانان از زیر سیطره ملاکان، پتانسیل انقلابی آن‌ها را تخفیف داد. (Vahdat, 2015: 8۵-۹۳)

به این ترتیب، اشرافیت زمین‌دار در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی دارای قدرت سیاسی چندانی نبود تا دست به ائتلاف با بورژوازی بزند. به‌علاوه، دولت به‌جای ائتلاف با ملاکان، با اتخاذ سیاست‌های گوناگون در دهه ۱۳۴۰ خواستار تضعیف این طبقه بود. گذشته‌ازاین، گرچه بورژوازی از قدرت قابل‌توجهی در این زمان برخوردار بود، اما منبع اصلی چنین نفوذی ناشی از حمایت‌های سیاسی و اقتصادی دولت بود.

برخلاف نوسازی فاشیستی که حاصل ائتلاف بین طبقات بالا بوده است، هدف از اصلاحات ارضی در ایران، استفاده از امتیاز پیش‌دستانه به‌منظور بسیج حمایت‌های روستائیان، گسترش پایگاه اجتماعی دولت و کاستن از قدرت ملاکان بود. با وجود موفقیت‌های دولت در کاهش قدرت زمین‌داران، نتایج اصلاحات ارضی به رشد امواج نارضایتی در جامعه منجر شد. طبق منطق نوسازی فاشیستی، وجود دولت قدرتمند و اصلاحگری که به منابع اجتماعی، اقتصادی و نهادی نیازمند است، زاینده توازن قدرت طبقات سنتی و مدرن است؛ اما استقلال مضاعف دولت از طبقات اجتماعی به یمن رشد درآمدهای نفتی، ضعف مالکیت خصوصی و سیطره حکمرانی استبدادی مانع تبدیل اشرافیت به یک نیروی اجتماعی مستقل و کنشگر در ایران شده است. در نهایت، ضعف سازمانی و اجتماعی دولت باعث شد تا تحت‌تأثیر نیروهای نظامی، بوروکراسی و بخشی از روشنفکران ابزاری باشد. درواقع، راهبردهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت ضمن رشد دگرترین طبقات ضعیف، باعث تسلط آن بر تمام طبقات شد؛ چنین وضعیتی به مانعی در وقوع انقلاب از بالا در ایران بدل شد.

۵-۲. تحلیل انقلاب ایران با منطق نوسازی کمونیستی

طبق منطق برینگتن مور، در جوامعی که فرایند صنعتی شدن به کندی پیش می‌رود و یا جوامعی که به چنین فرایندی گذار نکردند، احتمال انقلاب دهقانی بیشتر است. اگرچه دهقانان در این جوامع تحت فشار نظام زمین‌داری استثماری قرار داشتند، اما شورش‌های دهقانی برای وقوع انقلاب کافی نبود، بلکه پیوند آن با جنبش طبقات شهری به‌ویژه روشنفکران انقلابی به حدوث انقلاب کمونیستی منجر شده است. بنابراین، مطالعه چین و روسیه نشان می‌دهد که انقلاب کمونیستی در جوامعی رخ می‌دهد که نه تنها دهقانان بخش اعظم جمعیت را تشکیل می‌دهند بلکه در یک سیستم کار - سرکوب تحت استعمار شدید اشرافیت ملاک قرار داشته باشند. به بیان دیگر، استعمار ملاکین، فشار دولت برای مالیات‌گیری از دهقانان و پیوند جنبش دهقانی با انقلابیون شهری به وقوع خیزش‌های دهقانی منجر می‌شود. (دلآوری، ۱۳۷۰: ۲۱۳-۲۱۴)

در صورتی مقاومت دهقانان در برابر فشارهای ساختاری نیروهای سیاسی مختلف به یک شورش فعال بدل خواهد شد که از آزادی تاکتیکی برای اقدام برخوردار باشند؛ اما بهره‌مندی از آزادی تاکتیکی تنها برای دهقانانی وجود دارد که یا دارای منابع مالی مستقل باشند و یا اینکه در نواحی پیرامونی به‌ویژه مناطق کوهستانی یا روستاهای خودگردان زیست کنند. در این صورت، در زمان افزایش فشار سیستمی بر زیست اجتماعی سنتی آن‌ها، یک اراده جمعی برای کنش شکل می‌گیرد که در پیوند با نیروهای سیاسی اپوزیسیون، به یک جنبش انقلابی تبدیل خواهد شد. (Lachapelle & et al., 2020: 3-12) طبق این فرمول، گرچه مشارکت مردمی گسترده‌ای در انقلاب اسلامی شکل گرفت، اما تفاوت بارزی در پایگاه نیروهای اجتماعی حاضر در انقلاب‌های کمونیستی و ایران وجود دارد. به این صورت که برخلاف دهقانان به‌عنوان نیروی اجتماعی کلیدی در انقلاب کمونیستی که با همراهی برخی روشنفکران دست به چنین خیزشی زدند، انقلاب اسلامی ایران شاهد مشارکت نیروهای اجتماعی مختلفی بود. همچنین، در حالی که طبقات بالا و بورژوازی به حمایت از رژیم حاکم در انقلاب کمونیستی دست زدند، درآمدهای نفتی در ایران باعث استقلال دولت از طبقات مختلف شد. (معدل، ۱۳۸۲: ۱۱۵-۱۱۶)

برخلاف انقلاب کمونیستی، دهقانان در انقلاب اسلامی ایران دارای نقش اصلی نبودند. به‌بیانی دیگر، سیاست‌های اِعمالی رژیم به‌ویژه اصلاحات ارضی، افزایش دستمزدها، تبدیل سیستم کشاورزی کار - سرکوب به بازاری در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به کاهش مخالفت‌ها با رژیم

منتهی شد. اقتصاد رانتیری و استقلال دولت از طبقات در ایران باعث شد تا رژیم وابستگی چندانی به تولیدات کشاورزی نداشته باشد. این‌گونه مناسبات تولیدی و ارتباطی باعث کاهش انگیزه شورش‌های دهقانی شد. گذشته‌ازاین، بی‌نیازی دولت از طبقات کرسی‌نشین نه‌تنها به سرکوب شورش‌های دهقانی، کنترل شدید دهقانان توسط تیول‌داران در دوران ثبات سیاسی و نظارت حکام و زمین‌داران بر آن‌ها در دوران بی‌ثباتی سیاسی منجر شده است، بلکه وجود گونه‌های مختلف سیستم مالکیتی و مناسبات گوناگون میان آن‌ها باعث شد تا دهقانان هم اغلب طبقه اجتماعی یکدستی نباشند؛ بنابراین، تغییر سیستم کشاورزی، اصلاحات ارضی، تغییر مناسبات تولیدی و ارتباطی و نوع ساختار اجتماعی حاکم بر ایران باعث ضعف جنبش‌های دهقانی شده است.

نتیجه‌گیری

کسب یا تغییر قدرت و جابه‌جایی کارگزاران سیاسی به‌عنوان هدف اصلی جنبش‌های انقلابی باعث شد تا تجزیه و تحلیل بحران‌های سیاسی و نحوه وقوع آن‌ها به یکی از اصلی‌ترین بحث‌های آکادمیک در میان رفتارشناسان، سیاست‌پژوهان و علمای اجتماعی بدل شود. از آنجایی که انقلاب به‌ندرت در جوامع رخ می‌دهد، حدوث آن‌ها به مصداق بارزی برای آزمون نظریه‌های انقلاب بدل می‌شود. انقلاب اسلامی ایران نیز با نظریه‌های مختلفی به بند تحلیل کشیده شد که هر یک بر اساس مفروضات و ایدئال‌های سامان‌بخش خود به تبیین آن پرداختند.

مقاله حاضر با تلاش برای تحلیل وقوع انقلاب اسلامی در ایران بر اساس نظریه نئومارکسیستی برینگتن مور، نشان می‌دهد که چنین مقایسه‌ای چندان مقرون به واقعیت نیست. به‌بیانی، شیوه‌های نوسازی سه‌گانه و وقوع انقلاب‌های بورژوا - دموکراتیک، فاشیستی و کمونیستی ناتوان از تبیین انقلاب ایران هستند. کشاورزی تجاری، سرمایه‌داری صنعتی و نوع سیاست‌ورزی در ایران پیشاانقلابی دال بر همسازی با نظریه مور نیست. چنین عدم تناسبی نه‌تنها ناشی از منطبق ژئوپلیتیکی است که به شرایط سیاسی و جغرافیایی مختلف این نظریه می‌پردازد که به‌راحتی قابل استناد به جامعه و انقلاب ایران نیست، بلکه یک نظریه ساختاری است که بهای چندانی به نقش رهبری انقلابی و ایدئولوژی نمی‌دهد. حال آنکه یکی از پایه‌های اصلی وقوع انقلاب در ایران، رهبری سیاسی و فرهنگ اجتماعی است. نظریه نئومارکسیستی برینگتن مور به نظام اقتصادی بین‌الملل و نوع ساخت سیاسی و شکل دولت توجه چندانی ندارد؛ در حالی که نیروهای فراملی و فشارهای بین‌المللی از یک‌سو و نوع رژیم سیاسی حاکم بر ایران به‌ویژه در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از سوی دیگر نقش مهمی در تحلیل انقلاب دارند.

در نهایت اینکه تحلیل وقوع انقلاب در ایران با نظریه نئومارکسیستی و شیوه نوسازی سه‌گانه مور قادر به ترسیم واقعیت‌های جامعه پیشانقلابی و فرایندهای انقلابی ایران نیست. در واقع، مختصات ساختاری پیشاسرمایه‌داری، فقدان انباشت سرمایه، کشاورزی سنتی و تجاری، نوع دولت و رابطه آن با طبقات مختلف اجتماعی و نقش ساختارهای فرهنگی - ایدئولوژیکی در وقوع انقلاب در ایران باعث تمایز آن از نظریه مور می‌شود. مزید بر آن، نحوه تکوین، سمت‌گیری‌ها و پیامدهای انقلاب ایران در تمایز با مختصات ساختاری نظریه مور است. به این ترتیب، تحلیل وقوع انقلاب در ایران نیازمند توجه به شرایط و ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه است. در حالی که سیاسی‌شدن ایدئولوژی و فرهنگ دینی از یک‌سو و جهت‌گیری فعالیت نیروهای اپوزیسیون از سوی دیگر باعث برانگیختن موج انقلابی در ایران شده است، نظریه نئومارکسیستی مور با توجه به مسائل ساختاری - تاریخی، نقش مسائل فرهنگی - ارزشی را مغفول می‌گذارد.

References

- Abolfathi, Mohammad (2000): The Incompatibility of Modernization and Traditional Legitimacy in the Pahlavi Period, PhD Thesis, Tehran: University of Tehran. (In Persian)
- Abrahamian, Ervand (2004): Iran between Two Revolution, Trans: Ahmad. Golmohammadi and Ibrahim Fattahi, 10th publication, Tehran: Ney Publication. (In Persian)
- Amid Zanjani, Abbas Ali (1996): The Islamic Revolution and its Roots, Tehran: The Ministry for Islamic Guidance Publications. (In Persian)
- Azghandi, Alireza (2004): History of Political and Social Developments in Iran (1357-1320), Tehran: Samat Publications. (In Persian)
- Barrington Moore (1990): Social Origins of Dictatorship and Democracy, Tehran: Tehran University Press. (In Persian)
- Bashirieh, Hussein. (2007): Political Sociology, Tehran: Ney Publication. (In Persian)
- Bashiriyeh, Hussein (1984): State and Revolution in Iran: 1962-1982, London: Croom Helm.

- Buchan, James (2013): "The Iranian Revolution of 1979", Asian Affairs, Vol. 44, No. 3.
- Cabi, Marouf (2010): "The Roots and the Consequences of the 1979 Iranian Revolution", Middle Eastern Studies, Vol. 56, No. 3.
- Delavari, Abolfazl (1991): "enovation in Iran; Obstacles and bottlenecks of political and economic modernization until the end of the Qajar era, Master Thesis, Faculty of Law and Political Science, Tehran: University of Tehran. (In Persian)
- Eivazi, Mohammad Rahim (2003): Theories of Power Building and the Second Pahlavi Regime, Tehran: The Islamic Revolution Document Center (IRDC). (In Persian)
- Eivazi, Mohammad Reza (1998), "The Islamic Revolution of Iran and the Evolution of Revolution Theories", Research Letter, Third Year, No. 10. (In Persian)
- Elgar, Hamid (1981): The Islamic Revolution in Iran, Translated by Morteza Asadi and Hossein Chizari, Tehran: Qalam Publications. (In Persian)
- Enayat, Hamid (1992): "Revolution in Iran 1979: Religion as a Political Ideology", Translated by Mina Montazer Lotf, Culture of Development, First Year, No. 4. (In Persian)
- Foran, John. (2006): Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution, Translated by: Ahmad Tadayon, Tehran: Rasa Cultural Services. (In Persian)
- Katozian, Mohamma Ali Homayoun (1372): Iran's Political economy, translated by: Mohammad Reza Nafisi and Kambiz Azizi, Tehran: Markaz Publication. (In Persian)
- Katozian, Mohammad Ali Homayoun, (2001): The Conflict of State and Nation Theory of. History and Politics in Iran, Translated by Alireza Tayeb, Tehran: Ney Publication. (In Persian)
- Khatib, Mohammad Ali (1995): Iranian Economy, Tehran: Islamic Azad University Press. (In Persian)
- Khelghat-Doost, H. (2020): "The Iranian Revolution of 1979: Confronting Theories of Revolution and Charisma", Academic Research in Business and Social Sciences, Vol. 10, No. 4.
- Lachapelle, Jean, Steven Levitsky, Lucan A. Way and Adam E. Casey (2020): "Social Revolution and Authoritarian Durability", World Politics, Vol. 72, No. 4.

- Moaddel, Mansoor (2003): *Class, Politics, and Ideology in the Iranian Revolution*, Translated by Mohammad Salar Kasraei, Tehran: Center for the Recognition of Islam and Iran. (In Persian)
- Parsa, Misagh (1985): "Economic development and political transformation: A comparative analysis of the United States, Russia, Nicaragua and Iran", *Theory and society*, Vol. 14.
- Perry, Anderson (2011): *Descendants of an Authoritarian Government*, Translated by Hassan Mortazavi, Tehran: Saless Publications. (In Persian)
- Sahraei, Alireza (2006): *Sociological-Historical Analysis of the Islamic Revolution of Iran*, Tehran: Abarshahr Publications. (In Persian)
- Seeberg, Peter (2014): "The Iranian revolution, 1977-79: Interaction and Transformation", *Middle Eastern Studies*, Vol. 41, No. 4.
- Skocpol, Theda (1982): "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution", *Theory and Society*, Vol. 11, No. 3.
- Skocpol, Theda (1998): "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution", Translated by Mohsen Aminzadeh, in: *Theoretical Approaches to the Islamic Revolution*, Abdul Wahab Frati, Qom: Islamic Education Publications. (In Persian)
- Talebi, Nader (2018), *State Power and Revolution: Toward a Strategic-Relational Analysis of the 1979 Revolution in Iran*. PhD Thesis, Lancaster University.
- Taylor, Stan (1984): *Social Science and Revolutions*, New York: st Martin's Press.
- Vahdat, Farzin (2015): "Reflections on Iranian Revolution of 1979", *Citizenship Studies*, Vol. 19, No. 1.